

طلبه شهید اسماعیل رستمی



ازبائری علی
سازمانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئهر

نام پدر	محمدعلی
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۲/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۱/۱۵
محل شهادت	خرمال
مسئولیت	روحانی
نوع عضویت	روحانی
شغل	روحانی
تحصیلات	—
مدفن	خیارزار

زندگینامه

سفر به خطه خورشید انتخاب تو بود

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

طلبه شهید اسماعیل رستمی فرزند محمد علی در سال ۱۳۴۵ در خانواده ای مستضعف و مذهبی از روستای خیارزار از توابع بخش شبانکاره شهرستان دشتستان چشم به دنیا گشود. ایشان با توجه به این که در خانواده ای مستضعف به دنیا آمده بود از همان ایام کودکی از هوش سرشاری برخوردار بود و علاقه عجیبی به درس خواندن و فراگیری علوم داشت. دوران ابتدایی را در دیستان ۱۵ خرداد در خیارزار گذراند. پس از پایان دوره ابتدایی روانه مدرسه امیر کبیر شبانکاره شد و به هر زحمتی که بود دوران راهنمایی را نیز با موفقیت کامل پشت سر گذاشت. چون دانش آموز ممتازی بود در گزینش دبیرستان توحید شیراز (دانشگاه سابق) قبول و روانه آن دبیرستان گردید. با توجه به اینکه دبیرستان توحید از دبیرستانهای فعال و حزب الهی شیراز به شمار می رفت، به حق جای اسماعیل نیز آن جا بود. ایشان علاوه بر اینکه مشغول درس بود در انجمن اسلامی دبیرستان و دیگر مراکزی که در خدمت انقلاب اسلامی بود فعالیت می کرد. در دوران دبیرستان چند بار عازم جبهه نبرد حق علیه باطل گردید، که یک بار در سال ۱۳۶۲ از ناحیه پا مجروح گردید. پس از اخذ دیپلم در کنکور سال ۱۳۶۴ دانشگاه شرکت نمود و در رشته مهندسی راه و ساختمان به عنوان نفر سوم در کنکور سراسری قبول شد. اما از آنجا که علاقه وافری به حوزه علمیه و علوم دینی داشت حوزه را مقدم بر دانشگاه دانست و روانه حوزه علمیه قم گردید. در دوران حوزه بیشتر اوقات خود را نیز در جبهه های نبرد می گذراند و آموزش علوم دینی را با رزم در جبهه توأم نموده بود. در ایام طلبگی، شهید رستمی دو بار یکی در سال ۱۳۶۵ از ناحیه دست راست و بار دیگر نیز در سال ۱۳۶۶ از ناحیه دست چپ مجروح گردید و با بدنی مجروح به حوزه برگشت. آن بزرگوار خصوصیات ویژه ای داشت از جمله می توان از اخلاق خوب و برخورد محبت آمیزشان که بر هیچ کس پوشیده نیست نام برد. در مراسم بزرگداشت شهدا و اقا دلسوزانه و عاشقانه فعالیت داشت. در برخورد با مسائل سخت زندگی خونسرده و با وقار عمل می کرد. وقتی در مراسم شهدا سخن می راند جلوه زیبایی از شهد شیرین شهادت را در خاطر انسان تداعی می کرد. حال که از سخنان حسین گونه اش یاد کردیم به جاست که اشاره ای شود به سخنرانی های آتشین و عاشق گونه ایشان در ماه رمضان ۱۳۶۵ در مسجد امام حسن (ع) خیارزار که هنوز در گوش جانمان طنین افکن است. آری این چنین بود توصیف کوتاهی از زندگی نامه اسماعیل رستمی که در عملیات غرور آفرین والفجر در منطقه خرمال شرکت نمود و به ندای حق لبیک گفته و به دیدار معشوق شتافت. هیئات که دنیای فانی بتواند قلوب طاهر و نفوس زکیه را به ترین و تجمل بفریید و طریق روندگان □

گوی دوست را سد کند. هیئات که تعلقات فانی این خانه خاکی بتواند در مسیر عاشقان الهی و عارفان خدایی مانع شود و بر نظاره عزیزان دیار محبوب حجاب افکند. هیئات که این قفس ظلمانی و حجب نفسانی پرواز مرغان آسمانی را مانع شود و بر منظر شهیدان پرده افکند، زیرا که او خود فرمود: ((من کان یرجوا لقا الله اجل الله لات)) هر کس به دیدار خدا دل بسته است هر آینه وعده دیدار خواهد رسید. اسماعیل از جمله کسانی بود که دنیا نتوانست پاکی قلب او و ایمان استوارش به ولایت را از او برباید و غبار اشتغالات و ملالی بر او بنشاند. بی شک او از افرادی است که خداوند فرمود: ((بحبهم و بجنونه))

خدا آنها را دوست می دارد و آنها هم خدا را دوست می دارند و ((ذالک فضل الله یوتیه من یشاء)) . اندیشه ولای او همچون نوری وی را در صراط مستقیم ولایت و امامت رهنمون می شد. به نحوی که اعمال و رفتار او شاهی استوار و محکم بر نیات و افکار اوست. اصرار بی انداز او در اعزام به جبهه های نور علیه ظلمت در تبعیت از فرمان امام امت در حالی که هنوز شاید مکلف به تکلیف جهاد نبود و پس از آن اعزام های مکرر و خدمات رزمی و تبلیغی در جبهه ها قلب او را نورانی کرده بود و همیشه در عین اینکه با خدا ناله و فریاد از فراق

او بر زبان داشت . او خود می گفت : که احساس می کند در این دنیا خیلی دلتنگم ، ایکاش زود خدا مرا به سوی خود می خواند . توسلات و تهجدات و ناله های شبانه و قطرات اشک پر معنای او نشان از اوج آمل و آرزوهایش داشت . چنانچه در رسیدن به خدا بی قرار بود که گویی به آن مقامات رسیده و دیده است .

چنین قفسی نه سزای چو من خوش الحانی ست

روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

ای خوش آنروز که پرواز کنم تا بر دوست

وصیت نامه

البته شما را به سختیها چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم و بشارت باد صابراں را .

اشهد ان لا اله الا الله ، اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله اشهد ان علیا ولی الله و ان اولاده المعصومین حجج الله .

خداوندا ! تو را شکر می گویم که ما را به وسیله اسلام هدایت کردی و قلوبمان را به نور ایمان منور نمودی و حضرت ختمی مرتبت صلی الله و آله و سلم را پیامبر ما و ما را از امت او قرار دادی . همان امتی که امت محمدی است . سلام و صلوات بر پیامبر عظیم الشان و دوا زده امام معصوم که با تلاش های خود اسلام را حفظ کرده و باعث شدند که ما در چاه ضلالت و گمراهی ها غرق نشده و در گیر و دار حوادث ، کشتی نجاتی را که کشتیان آن نوح زمان (حضرت مهدی عج) است داشته باشیم ، و به آن پناه ببریم . خداوندا ! تو را سپاس می گویم که در زمان غیبت امام عصر یعنی زمانی که چهره منور خورشید امامت را پرده های غیبت پوشانده کار هدایت امت را به دوش مجتهد جامع الشرایط قرار دادی . همچنین تو را شکر می گویم که فقیهی مجاهد ، آیت الله خامنه ای را از میان شاگردان حضرت امام بوجود آوردی تا هدایت گر ما باشد . قبل از هر چیز این جانب دوست دارم خود را معرفی کنم . بنده عضو بسیج هستم اما چه می دانید که بسیجیان کیانند ! بسیجیان همان آسناهای خاکی هستند که برای پشتیبانی از اسلام عزیز اطراف هم جمع شده اند . بسیجیان در روی زمین انسانهای گمنامی هستند که در آسمان ها مشهورند . آنها بی نام و نشان هایی هستند که صورتشان همچون ستاره در نزد ملکوتیان می درخشید ، همان کسانی که خداوند به وسیله آنها بر ملائکه مباحثات می کند و در یک کلام اگر دنیا می خواهد ما بسیجیان را بشناسد بداند که مولایمان حضرت مهدی (عج) است . و از سربازان روح الله و دست پرورده های اویم و این شرافت ، ما را از دنیا و آخرت بس است . این جانب نیز همچون دیگر دست پروردگان امام به عنوان سربازان بزرگوار برای یاری دین خدا آزادانه به جبهه آمده ام . عرض می کنم که خداوند شهادت را که از زیباییهای عالم خلقت است و همچون مدال افتخاری ، در نتیجه یک عمر تلاش و مجاهده در راهت بر سینه اولیای عظامت می درخشید ، به ما نیز عنایت فرما . آری اگر نهال انقلاب نو پای اسلامی مان که با خون دل امام و امت ما جوانه زده است جز با شهادت عزیزان به حیات خود ادامه ندهد ، پس من این سرباز کوچک امام آماده ام تا به همراه دیگر برادران پروانه وار اطراف شمع وجود امام گردیده و عاشقانه بسوزیم و به فیض عظمای شهادت و (قتل فی سبیل الله) برسیم . لذا خانواده عزیزم را و دوستان و آشنایان و اقوام و همه کسانی که این نامه به دست آنها می رسد ، مخاطب این چند سطر نوشته قرار می دهم :

خداوند تبارک و تعالی برای اینکه ایمان انسانها را بسنجد در طول زندگی به راههای مختلف مانند رفتن مال و فرزندان و ... آنها را امتحان می کند . پس از خداوند بخواهید شما را از امتحان سربلند بیرون آورد .

در پیروی از قرآن و ائمه علیهم السلام و توسل به آنها خصوصاً حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) ، چرا که قرآن کشتی نجات و ائمه کشتیان آن هستند ، کوشا باشید .

وصیت می کنم شما را به عبادت و ادای حقوق مثل نماز ، روزه ، خمس ، زکات و ...

قدر این روح الهی که در امت ما دمیده شده را بدانید و از تفرقه های کوچک و بزرگ بترسید .

خداوندا ! از تو می خواهم موقعی که مرا از این جهان می ببری از من راضی باشی که راضیم به رضای تو . خدایا مرا در مسلک بسیجیان بمیران و با آنها محشور فرما که آنها امت واقعی محمد (ص) هستند .

خدا حافظ شما

فدایی اسلام و امام اسماعیل رستمی

خاطرات

در دورانی که با تن مجروح در بیمارستان بسر می برد و به ذکر خدا و یاد خدا مشغول بود ، از با دلی زار و چشمی گریان می گفت : وقتی قلبم راحت و آرامش می یابد که شهید شده باشم . و این آرزوی همه شیفتگان جمال الهی است . چون زمزمه آنها این است که :

گنجد به غیر از دوست کسی

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

وقتی در یکی از بیمارستانهای تهران بستری بود همچون بلبل نغمه سرا در بوستان عشق ، ناله (این کنت یا مولا) سر می داد و حال کسانی را داشت که خدا آنها را می خواند و هم آنها خدا را . اینها نوری است که خداوند در ازای مجاهدت هایش او به او داده بود . با تعبیر شیرین و عارفانه اش می گفت : چه خوش است به حضور خدا رسیدن در محضری که همه عالم است . آری او به این خرقه خاکی راضی نبود . روح او بسی بزرگتر از آن بود که جلوه های رنگارنگ حیات دنیا او را جذب کند . او عند ربهم یرزقون را دیده بود که در آنجا شهید (ینظر الی وجه الله) رزق اوست . چشمانش به والاترین معانی ، زیباترین و جاودانه ترین مقامات دوخته شده بود . به خوبی فهمیده بود که ((انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه)) و این بود که رنج و درد و زخم و جراحت و تیر ترکش و گازهای شیمیائی را برای ملاقات محبوب ، به جان خرید و این را اعضا مجروح گواهی

خواهد داد . نغمه های جانگذا ز سحر گاهی او را باید از سحر پرسید و درد دل های او را خلوت شب . شجاعت های او و همسنگرانش در پیکار با خصم زبون را تاریخ گواهی خواهد داد و دست و پا و قلب شکسته او ظلم ظالمان و ستم ستمگران و

جنایت جنایتکاران و کفر کافران را در هم خواهد شکست . مبالغه نیست اگر بگوییم او در دنیا نبود زیرا که در جهاد بزرگ شد ، از قرآن معرفت آموخت و از ائمه اطهار بندگی خدا و حیات و مرگ ، با توسل به ائمه می زیست و به زیارت عاشورا اشک می ریخت و آرزویش دیدار با ابا عبدالله الحسین (ع) بود . از اموال دنیا شاید چند جلد کتاب درسی داشته باشد که اصلاً در قاموس شهیدان دنیا بی معناست و این بود که سبک بال و رنگین پر و خوش پرواز و شیرین سخن به خیل عرشیان پیوست . در ابتدای ورودش به حوزه مقدس علمیه قم که شیفته معارف اسلامی و فهم حقایق قرآنی بود می گفت : هیچ درسی و هیچ مدرسی درسی جوابگوی نیازهای من نیست مگر اینکه بروم در حوزه امام صادق (ع) درس بخوانم و به آنها پیوندم که (انما یخشی الله من عباده العلماء) . ای خدا تو می دانی که او در مقام تلمیذ از بهترین شاگردان استاد بود و در مقام جهاد از بهترین سربازان امام زمان (عج) ای خدا تو خود می دانی که او در مقام عبادت از مخلصین عابدان بود و در مقام سیاست از بهترین پیروان امام . ای خدا تو خود می دانی که او بی صبرانه و به شوق دیدار تو می زیست و از او جز هوای سرگویی تو مطلبی ندیدیم و چنان لبخند بر لب آمد و رفت که گویی خود به شوق رفتن آمد . خدایا تو را به عزت رسول الله (ص) و فاطمه زهرا (س) و ائمه اطهار (ع) و به خون همه شهیدان از صدر اسلام تا کنون ، اسلام عزیز و رزمندگان پر توان اسلام را پیروز بفرما . و این مملکت را هر چه زودتر به دست صاحب اصلی آن مولی امام زمان (عج) بسپار و همه ما را در راه بندگی خودت و پیروی از امامت و ولایت هدایت فرما .

مناجات نامه شهید اسماعیل رستمی

خدایا ! چگونه زیستن را به من بیاموز و چگونه مردن را نیز ، که اگر تو عنایتی نکنی من هم چون خسی کوچک در این دنیای پر حادثه و ظلمانی ره به جایی نخواهم برد و سرگردان خواهیم ماند .

ای رب جلیل مربی من باش! ای هادی موجودات، هدایت کن. یا ولی المومنین مولایم باش. یا غایه العارفین مقصودم باش. یا غیث المستغیثین به فریادم برس. یا حبیب قلوب الصادقین محبوبم باش. یا اله العالمین معبودم باش. الهی به همراه عاشقانت پا در وادی پر خطر عشق گذاشتم و دیدم چه عاشقانی که به شوق دیدار یا از ترس نرسیدن، جان سپردند. ولی در این بحبوحه، ظلمات خود بینی، و ریا، تکبر، انیت و انانیت که غول بزرگ این بیابان است، بر سر من سایه افکند. و من راه گم کرده، سرگردان، راه ترکستان را پیش گرفتم. ولی هنوز هم امیدوارم که نوری از جانب خود بفرستی، راهی در میان این ظلمات به سوی خودت برایم باز کنی، گرچه نمی دانم این نور از کجا خواهد آمد، اما همین را می دانم که تو قادر به فرستادن آن هستی. خدایا تو می دانی که دوست دارم در سلوک رندان، دم غنیمت بشمارم و کام خود را از این جهان بگیرم. گرچه تا حالا موفق نشده ایم. پس ای کریم! مرا ناکام از این جهان مبر. الهی! به من توفیق بده تا همچون کشتی اسیر امواج، وجود خود را در بحر عشقت غوطه ور سازم و رندانه آن را ناخدایی کرده و در ساحل دوردست این دریا که کوی توست پهلو گیرم. خدایا خود را شناختم تا تو را بشناسم، پس خود را به من بشناسان تا خود را فراموش بکنم.

بر لوح دهر زنده و جاوید می شود

آن کس که عاشقانه بمیرد برای دوست

زنده است آنکه شود در هوای دوست

بیگانه شود آنکه نیست آشنای دوست

بوسیدنی است سنگ مزار شهید عشق

بوئیدنی است تربت پاک گرامی دوست

مصاحبه با خانواده شهید

۱- قبل از شهادت فرزند عزیزتان آیا فکر می کردید که پدر یا مادر شهید باشید؟ یعنی تا چه حدی این موضوع به شما الهام شده بود؟ بله. چرا که خود شهید بارها از ما می خواست که ما برایش دعا کنیم تا پروردگار او را شهید کند. هر وقت از جبهه بر می گشت و می شنید. یکی از همزمانش به شهادت رسیده گریه می کرد و می گفت: چرا خداوند مرا لایق این مقام نمی داند؟ البته ما به یقین رسیده بودیم که به زودی شیرینی شهادت را خواهد چشید زیرا ایشان با این که دست و یک پای خود را فدای قرآن، اسلام و امام کرده بود باز هم با اشتیاقی صد چندان روانه جبهه های حق علیه باطل می شد و می گفت: من روزی آرام می گیرم که این جان ناقابل را فدا کنم.

۲- شهید بزرگوار چه ویژگی های متفاوت با دیگر فرزندان شما داشتند؟ ایشان در کودکی از ویژگیهای متفاوتی برخوردار بود. شهید در طول دوران کوتاهش هیچ وقت به تنهایی پدر و مادر و اطرافیانش رفتار نکرد و فردی با ادب مهربان و با متانت بود و همیشه اطرافیان را به خوشرویی با دیگران تشویق می کرد. ایشان در انجام فرایض دینی و راز و نیاز با خداوند و خواندن نماز شب و طلب استغفار از خدای مهربان، سعی و تلاش وافر می نمود.

۳- پس از شهادت تا چه اندازه ای با ایشان ارتباط دارید؟ آیا او را در خواب می بینید؟ آیا تا کنون چیزی از او خواسته اید یعنی به روح او متوسل شده اید؟ هر موقع دلم از جفای روزگار می گرفت به کنار آرامگاه او می رفتم و گریه می کردم و عقده دل می گشودم و با او حرف می زدم چون روح آنها آزاد است. شبها به خواب من

می آمد و با من حرف می زد و مرا به صبوری و بردباری تشویق می کرد. ایشان می گفت: فقط به رضای خداوند فکر بکن. و خیلی وقت ها او را واسطه قرار می دادم تا حاجات مرا از مولای خود امام حسین (ع) بگیرد و همیشه جواب می گرفتم.

۴- یکی از بهترین خاطرات خود را از شهید نقل بفرمایید؟ سراسر زندگی این عزیزان خاطره است. یکی از خاطراتی که از ایشان دارم این است که: یک بار که شهید از جبهه برگشته بود هنگام نهار گریه کنان از سر سفره بلند شد و وقتی دلیلش را پرسیدم گفت: الان همزمان من در جبهه در روی زمین داغ نشسته و نان خشک و آب گرم می خورند چرا من اینجا باید روی فرش نشسته باشم و آب خنک بنوشم؟ و با این که تا بازویش در گچ بود بدون استفاده از وسایل خنک کننده در گرمترین ماه سال توی اتاق می نشست و فقط اشک می ریخت.

۵- چه کسی از همزمان شهید شده یا باز مانده آیا او را می شناسید؟ لطفا نام برده و آدرس ایشان را بنویسید؟

موسی کمالی، قم، ۷۷۱۸۲۲۰ و آقای عبدالنبی صادق زاد، گناوه ۲۲۱۶۰ که هر دو روحانی می باشند.

۶- مایل هستم مختصری از زندگی نامه ایشان را از زبان شما برای دیگران نقل کنیم؟ لطفاً بفرمایید؟

اسماعیل، عزیز ما در روزگاری چشم به جهان گشود که ما در اوج تنگدستی بودیم و او با تمام سختی زندگی ما بزرگ شد و

درس خواند و به تعالی و مرحله ای رسید که جز لقای محبوب چیزی او را راضی نمی کرد. ایشان در تمام طول تحصیلش خودکفا بود که حتی به ما هم کمک می کرد. اخلاق فوق العاده ای داشت که قابل وصف نیست و چون پدرش مشغول دامداری و کشاورزی بود در تمام این کارها به پدرش و در کارهای خانه به مادرش کمک می کرد. اسماعیل فقط تا سن ۱۵ سالگی پیش ما زندگی کرد و دوره دبیرستان را در دبیرستان توحید شیراز با موفقیت هر چه بیشتر به اتمام رسانید که در این دوره چند بار عازم جبهه شد، و در سال ۱۶۲ از ناحیه پا مجروح شد. پس از اخذ دیپلم در رشته مهندسی راه و ساختمان به عنوان نفر سوم در کنکور سراسری قبول شد. اما او چون علاقه زیادی به حوزه داشت روانه حوزه علمیه قم شد و در حوزه بیشتر اوقات خود را در جبهه های حق علیه باطل می گذراند و درس خواندن را با جنگیدن علیه باطل همراه کرد. در ایام طلبگی دو بار، مجروح گردید. بالاخره ایشان در عملیات غرور آفرین والفجر در منطقه خرما ل به ندای حق لبیک گفت و به لقای پروردگار شتافت.

۷- چه انتقاد، پیشنهاد و سخن ویژه ای با دست اندر کاران ستاد یادواره دارید؟

برگزاری یادواره شهدا مزایای زیادی دارد از جمله این مزایا آشنایی جوانان با رشادتهای شهیدان است و این که یاد شهیدان همیشه زنده باقی می ماند و این باعث شادی روح شهیدان و رضایت خانواده های آنهاست.

پدر و مادر شهید

پدر روحانی شهید اسماعیل رستمی: شهیدان انسانهای وارسته و دل به دنیا نبسته ای بودند که در این عالم خاکی جایی نداشتند و با نثار خون خود درخت تناور انقلاب را آبیاری کردند و به سوی معبود خود که تنها هدف و آرزوی آنها بود شتافتند. بنده نیز مفتخرم که فرزندم را در راه امام، رهبری و انقلاب اسلامی هدیه دادم.

مادر روحانی شهید اسماعیل رستمی: (شهدا شمع محفل بشریتند) انقلاب اسلامی ما نشأت گرفته از نهضت و مکتب حسینی است در این مکتب نیز شهادت عشق است، ایثار است. ما خانواده شهدا با ولایت زنده ایم و افتخار داریم که در راه امام و ولایت کوچکترین هدیه را نثار کرده ایم.

پدر و مادر شهید:

محمد علی رستمی مردی کشاورز و زحمت کش و اهل دیانت و مذهب می باشد . وی پدری نمونه که توانسته دلیر مردی چون اسماعیل را تحویل اجتماع بدهد .

قندی خانم رستمی زنی مقدس و مذهبی و خانه دار و زحمت کش است و مادری نمونه که توانسته چنین فرزندی را تحویل جامعه بدهد . فرزندی که مایه فخر بشریت است . مادری که شهادت پسرش را افتخاری ابدی می داند .



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر